

---

# سروانتس

---

برونو فرانک

مترجم  
محمود حدادی



نسترواژ

تهران

۱۳۹۹

## باریابی

در مادرید کالسکه‌ای وجود نداشت. فرستاده‌ی پاپ باید به باریابی می‌رفت. استری سفید برایش فراهم کرده بودند. کاردینال به رسم زنان یک‌بر بالای آن نشسته بود و موج در دامان ردای تابانش می‌دوید. بارانی ریز و سرد بر کلاه بیخ و ارغوانی‌اش فرو می‌ریخت. فابیو فوماگالی<sup>۱</sup> پیر، کشیشی خادم کلیسای پترس مقدس<sup>۲</sup> لجام استر او را به دست داشت. ملازمانش، سه خرده کشیش و چندین خدمه، در میان گل‌ولای از پهلو و پشت سر خود را به پیش می‌کشیدند و همگی با چهره‌ای ناشاداب به جوراب‌های خود می‌نگریستند که تا ساقه به گل آغشته بود. آقایان کشیشان مثل زنان روستایی دامن لباده‌هاشان را با دو دست بالا گرفته بودند و به گشت‌وگذارهای خود بر سنگفرش‌های خوش‌تراش رم می‌اندیشیدند.

پایتخت عجیبی بود این‌که به آن گسیلشان کرده بودند. این پادشاه یک تیمچه، و نه چیزی بیش از این را به شاه‌نشینی برگزیده بودند. دشوار اگر پانزده هزار مسیحی در این مکان زندگی می‌کردند. خانه‌ها همه یک‌طبقه و از گل، و چنان کوتاه

1. Fabio Fumagalli

۲. Sankt Peter؛ حواری مسیح که مقر پاپ به نام او است.

بود که کاردینال بر استر خود بی هیچ زحمتی می توانست دست بر بام هایشان بساید. اینجا پایتخت نیمی از جهان بود. از این بیغوله بر اسپانیا، بورگوند<sup>۱</sup>، لترینگن<sup>۲</sup>، برابانت<sup>۳</sup>، فلاندر<sup>۴</sup> و سرزمین های افسانه ای طلا در آن سوی دریا حکومت می کردند. نایب سلاطین اسپانیایی و فرامینشان از اینجا به ناپل، سیسیل و میلان گسیل می شدند. در مقابل فرمانروایی که در اینجا جا خوش کرده بود، پادشاه فرانسه، جمهوری ونیز و دولت پدر مقدس تنها به زحمت ایستادگی می کردند. لباس و آداب اسپانیایی رسم جهانی به شمار می رفت. ذوق جهانی از اینجا سرچشمه می گرفت.

تک و توک رهگذران زیر باران پاییزی، جلو این سوار آراسته به جامه های حاکمان زانو می زدند. آنانی که سر بلند می کردند و به او می نگرستند، نگاهی حیرت زده و رنجیده می یافتند. این روحانی بر پشت استر، پسر بچه ای بیش نبود. از زیر لبه کلاه ارغوانی تابش مات چهره های کشیده، زرد و بیمارگون به چشم می زد.

کاردینال جولینو آکوآویوا<sup>۵</sup> بیست و یک سال داشت. پاپ او را پیک پیام همدردی خود به مناسبت مرگ ولیعهد دن کارلوس<sup>۶</sup> ساخته بود و این، مأموریتی بس عجیب بود. چه، کسی شک نداشت که پدر در تسریع مرگ پسر دست داشته است. هیئت، از رم تا مادرید یک ماهی را در راه بود. دریا توفانی بود و کشتی های دزدان دریایی بربر همه جا بر سینه ی آب. آقایان کشیشان نیمه جان پا به خشکی گذاشتند. اقامتی دور از آسایش در انتظارشان بود. کاردینال سفیر، شب همه شب در تختخواب سخت و نمور خود در خانه ی نماینده ی دائمی پاپ در مادرید می نشست و تا صبح سرفه می کرد.

در اثنا سفر دراز و پر وحشت دریایی، آمدن او مفهوم شوم تازه ای یافته بود. آکوآویوا اینک می توانست به مناسبت مرگ ملکه نیز همزمان ابراز تسلیت کند. الیزابت، شهزاده ی زیبا و نرمخوی فرانسوی تنها بیست و پنج بهار به خود دید. پس

1. Burgund      2. Lothringen      3. Brabant      4. Flander  
5. Giulio Aquaviva

۶. Don Carlos (۱۵۶۸-۱۵۴۵). پسر ارشد فیلیپ دوم و ولیعهد او، به دلیل همخونی و خویشی نزدیک پدر و مادرش عقب افتاده و علیل بود. پدر زناشویی را بر او منع کرد و در سر می پروراند او را از سلطنت هم محروم سازد. حتی والی گری فلاندر، ایالتی از هلند را از او دریغ می داشت.

از مریم های پرتغالی و انگلیسی، این سومین جنازه در بستر زناشویی فیلیپ بود. هرچه دست فیلیپ به آن می خورد می پژمرد و نابود می شد.

باری، برای این سفر بهانه ی کافی وجود داشت. چه، هدف پنهانی و اصلی آن چیز دیگری بود. میان شاه شاهان کاتولیک، سپر جان مؤمنان و شمشیر کافرکش، و واتیکان دوگانگی افتاده بود. پسر کارل<sup>۱</sup> پنجم در پیشگاه خدا و کلام مقدس به خاک می افتاد، اما در مقابل پاپ هرگز. رییس شورای سلطنتی او در جلسه ای علنی گفته بود: «برای اسپانیا پاپی وجود ندارد.»... صاحب منصب بیست و دو ساله ی بیمار حامل پیام هایی بسیار جدی بود.

نماینده ی دائمی هیچ توفیقی به دست نیاورده بود. به ندرت امکان باریابی به او می دادند. هر باره از نو مراده ی کتبی را یادآورش می شدند. فیلیپ عاشق مراده ی کتبی بود. آرام و با پشتکار میان کاغذها می لولید. هر اندازه کم گو، به همان میزان در نوشتن راغب و پیگیر بود. زندگیش خلاصه می شد در دعا و خم شدن روی اسناد.

پاپ پیشبرد آنچه را که نماینده ی دائمی اش نتوانسته بود، از حامل پیام تسلیتش امید داشت. این جوان در موقعیتی غمبار به حضور شاه می رسید. شاید که راهی به عواطف او، به جان محنت زده اش می یافت. در رم آکوآویوا را دوست داشتند. حتی پاپ پی<sup>۲</sup> که زیر سایه ی تاج تثلیث از سالکان پیر دمیونیک<sup>۳</sup> مقدس بود، او را دوست داشت. شاید فیلیپ هم از او خوشش می آمد.

وجود نماینده ی دائمی سرپا استهزا بود. ابتدا به این آقای مریض جایی نامناسب در خانه اش داد. هیچ کس در بند سلامتی او نبود و همراهانش غذایی دریافت نمی کردند.

سرانجام کشیش فوماگالی<sup>۴</sup> آبروریزی راه انداخت. فوماگالی مردی روستایی بود، اهل رماگا<sup>۴</sup>، سفیدریش و درشت اندام، و بیشتر درخور سربازی. و از جوانی در خانواده ی آکوآویوا سابقه ی خدمت و آشنایی داشت. مهر این جوان شکننده و پارسا، و راهب بلندپایه در دل او نیز خانه کرده بود. وی گفت و شنود کوتاه و دور از احترامی با خانه خدا کرد و از آن پس اوضاع بهتر شد.

اما نماینده با حس استهزایی خشنود می دید و تماشا می کرد که چگونه اقامت

1. Karl      2. Pius      3. Dominik      4. Romaga